

## ناصرالدین شاه و امیرکبیر (تحلیل روان‌شناختی یک ارتباط)

### دکتر محمد رضا جلالی

استادیار گروه روان‌شناسی دانشگاه بین‌المللی قزوین

### میلاذ ریاضی پور

کارشناسی ارشد تاریخ

### دکتر ذکراالله محمدی

استادیار گروه تاریخ دانشگاه بین‌المللی قزوین

### چکیده

ناصرالدین شاه تقریباً در سنین نوجوانی به سلطنت رسید، این زمینه به علاوه عوامل دیگری نظیر محرومیت‌های عاطفی و تربیتی از جانب پدر، و کمرویی و گوشه‌گیری در کودکی و نوجوانی، در وی زمینه‌ای سرشتی و اکتسابی در استعداد وابستگی به مرجعی مقتدر و پدرگونه آفریده بود. میرزاتقی‌خان این چنین فردی بود، او در جای پدر همه کمبودها را برای شاه جوان پر کرد و به وی همه آموزش‌های لازم را برای تمرین و ممارست در استقلال رأی و رفتار، آموخت و تلقین کرد. امیر در این راه، پیشرفت در القانات ملکی و اصلاحی خود را دنبال می‌کرد، اما خواسته یا ناخواسته خود و ایران را در دام دست‌پرورده آموزش‌های خویش انداخت، برکنار شد و سپس به قتل رسید؛ و ده‌ها سال بعد خود، شاهی مستقل از عوامل قدرت درباری داخلی، و البته مستبد و ترسنده و ملاحظه‌کار نسبت به سیاست خارجی بر جای گذارد. تحلیل روان‌شناختی فرآیند تکوینی ارتباط شاه و امیر که حاکی از نیاز متقابل در پیشبرد خواسته‌ها نیز هست، و جدای از روابط سلطنت و صدارت، روابط عاطفی و تربیتی فرزند -

پدري و روابط آموزشي شاگرد - معلمي را هم در برمي‌گيرد، مدار بررسي اجمالي اين مقاله است.

واژگان کلیدی: اميرکبير، ناصرالدين شاه، ارتباط شاه و وزير.

## مقدمه

پويش تعاملی دو فرد متنفذ در دو موقعیت مؤثر، آفريننده مضمون مستقلى است که متقابلاً آن دو فرد و آن دو موقعیت را متأثر ساخته و شکل می‌دهد. در این چنین بافتی تعاملی که از تحلیل پیچیده‌ای برخوردار است، نوعی تعیین‌کنندگی یا موجبیت متقابل شکل می‌گیرد که تفکیک و تحلیل آن افراد و اجزاء به صورت جدا و منتزع از بافت، ممکن نیست. به حسب گزارش گونه‌های تاریخی معمول، اذهان ما به عادات مزاحمی مأنوس شده که در قضاوت‌های شتاب‌زده با لحاظ قدر مطلق آدم‌ها و رویدادها به احکامی فی‌نفسه در خصوص افراد و امور مبادرت می‌ورزیم. بعضاً نیز به این دلیل که ساخت و کار و ساز و کار تعامل دیاکتیکی رفتاری افراد در بافت‌های سیاسی و تاریخی از دشواری و پیچیدگی نظری برخوردار است و پژوهشگر را در چنبره لایه‌های ابهامی قرار می‌دهد به تحلیل‌های بسیط و یا کلی‌گویی و مشهورگویی دست می‌یازیم. در یک گزارش توصیفی، ناصرالدين ميرزا، شاه جوانی است که زمینه‌ای مهیا و بستری بی‌چالش در پادشاهی داشت. اميرکبير فردی که با توجه به سن و موقعیت و روابط عاطفی در جای پدر وی بود به مشقت و پشتکار بسیار او را به سلطنت رسانید و خود به فرمان او به صدارت نشست. شاه جوان و متکی به وی به نشانه سپاس تنها خواهر تنی‌اش را به رغم مخالفت همگان به امير داد، امير نیز به نمک‌شناسی نوع سلطانی، از زندگی گذشته خود چشم پوشید و این هدیه سلطانی را دریافت کرد. اما اقتدار روزافزون او به این گونه وسایل و موجبات، پایدار نماند. شاه به تدریج به اغوای بدگویان و بدخواهان سوداگری که هیچ درد ملی ندارند و همیشه در این دیار فزونی آشکاری بر ملت خواهان دارند؛ و ترغیب و تحریک مادرش مهدعلیا که لانه توطئه شاهزادگان و درباریان بود،

عزلش نمود، مدت کوتاهی کنارش نهاد، به سرعت برقی بر او خشم گرفت و در عرض یک ماه دستور قتلش را صادر کرد.

اما فراشد منجر به ضرورت تکاپوی امیر برای سلطنت ناصرالدین میرزا که به تداوم وفاداری نسبتاً مطلق تا به آخر باقی ماند و تکوین استقلال رأی و اعتماد به نفس و احساس کارآمدی و خودبستگی رفتاری شاه که با آموزش‌های سه ساله امیر ره صد ساله رفته بود و به خوبی اعمال اقتدار مستقل را به خواست معلمش آموخته و درونی کرده بود، و به این ترتیب غیر قابل اجتناب گردیدن کنار گذاردن و قتل امیر یعنی مرجع قدرت معتبری که هر آن قبول اعاده صدارت و قدرتش برای همگان ناگزیر بود، در این گزارش توصیفی گونه مغفول می‌ماند.

### والدین و محیط اولیه عاطفی و تربیتی ناصرالدین میرزا

ناصرالدین میرزا در ۶ صفر ۱۲۴۷ هـ ق مطابق با افق دارالسلطنه تبریز به دنیا آمد.<sup>۱</sup> او حاصل پیوند محمدشاه فرزند عباس میرزا نایب‌السلطنه و ملک‌جهان‌خانم مشهور به مهدعلیا دختر امیرقاسم‌خان بود. ناصرالدین اولین شاه قاجار بود که از دو سو، یعنی هم از سوی پدر و هم از سوی مادر، نسب به قوانلویا می‌رسانید. ازدواج محمدمیرزا و ملک‌جهان در واقع از نوع ازدواج‌های درباری‌ای بود که برای حفظ سلطنت در تیره قوانلوی انجام می‌شد، و این خود سبب شد که نوعی از عشق و علاقه معمول و مشترک میان این زوج جوان به وجود نیاید و پیوند آنها بیشتر در جهت رعایت مصالح سلطنت انجام پذیرد. همین خلاء عاطفی بعدها اثری عمیق در زندگی و روابط آن دو داشت و به تبع آن ناصرالدین میرزا، اولین فرزند و تنها پسر باقی مانده از این پیوند نه چندان میمون، نیز تحت تأثیر همین روابط، دوران کودکی تلخی را سپری کرد. ویژگی‌های شخصیتی و روانی محمدشاه و مهدعلیا در دو جهت متفاوت سیر می‌کرد و این تضاد شخصیتی همراه با علل دیگری که شاید مهمترین آنها وجود شخصی به نام حاج میرزا آقاسی بود، سبب می‌شد این زوج جوان هر چه بیشتر از هم فاصله گیرند. در میان شاهان قاجار محمدشاه شخصیت منفعل و منحصر به فردی دارد. او بر خلاف پدر و پدربزرگش و پسرش آن تکاپو و پویایی لازم در امر سلطنت را فاقد بود و حتی به گفته یکی از شاهزادگان قاجار در سال ۱۲۵۰ هـ ق به هنگام

مرگ پدر بزرگش به دلیل مشکلات موجود «هوس امر سلطنت» را نداشت و «استطاعت این امر» را در خود نمی دید.<sup>۲</sup>

علت این امر را شاید بتوان در وضعیت رنجور و بیماری جسمی او جستجو کرد.

فریزر که نام ایرانی را با «اندامی باریک، وجودی پرکار، تنی خوش تراش و نیرویی در سوار کاری» مترادف می داند، محمد میرزا را «با تنی فربه و ساق پاهایی آماس کرده» توصیف می کند.<sup>۳</sup> بیماری جسمانی محمدشاه که در تمام دوران زندگی او را آزار داده بود نقرس عنوان شده است و می توان این بیماری را از عواملی فرض کرد که این شاه را به چنین حالتی سوق داد. اما علت مهمتر را باید در ارتباط محمدشاه با صدراعظم صوفی مسلکش جست. با توجه به مواردی که در منابع تاریخی ذکر شده محمدشاه سرسپردگی مرید گونه ای نسبت به حاج میرزا آقاسی از خود ابراز می کرد. این سرسپردگی از زمانی آغاز شد که حاج میرزا آقاسی با «گیسوان پریشان به هیأت درویشان و در لباس ایشان» به تبریز آمد و با میرزابزرگ (قائم مقام اول) آشنا شد.<sup>۴</sup> حاج میرزا آقاسی از طریق میرزابزرگ وارد دستگاه عباس میرزا نایب السلطنه گشت و آموزش شاهزاده جوان، محمد میرزا را بر عهده گرفت. او که بشارت سلطنت آینده ایران را با وجود پسران دیگر عباس میرزا به محمدشاه داده بود<sup>۵</sup> در مزاج شاهزاده جوان رسوخی تمام داشت چنان که جهانگیر میرزا می نویسد:

«حاجی در این اوقات دخل کلی در مزاج پادشاه مرحوم (محمد شاه) به هم رسانید و از طریق عرفان و معرفت و خداشناسی و زهد و ورع چنان برآمد که در خدمت پادشاه مرحوم محقق شد که یکی از اولیاء الله است و از آن جایی که طینت مبارک پادشاه مرحوم مایل به اخذ کمالات صوری و معنوی بود حاجی مذکور را در این باب مصدق داشتند و تخم محبت او را در خاطر شریف کاشتند و پادشاه مرحوم نیز مبنای سلوک خود را بر زهد و ورع گذاشته چنان شد که در اکثر اوقات لیل و نهار به نان و سرکه قلیلی در آن ایام قناعت می فرمودند و از ماکولات و ملبوساتی که از ولایت فرنگ می آوردند مجتنب شدند و از آن تاریخ مادام الحیاه قند روسی میل نفرمودند و ملبوس از اقمشه فرنگ را بدون شستن نمی پوشیدند و رفته رفته این اخلاق از ایشان به ظهور آمد و نایب السلطنه (عباس میرزا) دانست که این احوالات از اثر سلوک حاجی می باشد»<sup>۶</sup>.

این تسلط روانی حاج میرزا آقاسی بر شاهزاده جوان، همچنان در دوران سلطنت و تا آخر عمر شاه ادامه یافت و یکی از عوامل بسیار مهم سردی روابط زناشویی محمد میرزا و مهدعلیا به شمار

می‌رفت. از طرف دیگر ویژگی‌های شخصیتی مهدعلیا از او زنی پر تکاپو و فعال که در چارچوب‌های محدود حرم جای نمی‌گرفت، ساخته بود. مهدعلیا که حاصل ازدواج امیرقاسم‌خان و دختر دوم فتحعلی‌شاه قاجار بود، به تبار قوانلوی خود سخت می‌نازید و موضع سیاسی مستقلی در دربار داشت، این امر در فاصله زمانی مرگ محمدشاه تا رسیدن ناصرالدین به تهران به خوبی مشخص شد. دوستعلی‌خان معیر الممالک می‌نویسد:

«پس از فوت محمدشاه در قلعه محمدیه واقع در شمال غربی باغ فردوس تجریش، مهدعلیا تا رسیدن ولیعهد از تبریز زمام امور را آمرانه به دست گرفت. هر روز در تالار بزرگ قلعه، وزرا و مصادر امور به حضور می‌آمدند و مادر شاه از پشت پردهٔ زنبوری راجع به کارها با آنان گفتگو می‌کرد و دستورها می‌داد.»<sup>۷</sup>

مهدعلیا همچنین «بانویی پرمایه و باکفایت» بود، ادبیات فارسی و قواعد زبان عربی را می‌دانست، خط «درشت و ریز» را خوب می‌نوشت و به مطالعه تاریخ و دیوان شعرا علاقه وافر داشت و همچنین دارای کتابخانه‌ای خصوصی بود که مشتمل بر کتب شعر و تاریخ بود.<sup>۸</sup>

این ویژگی‌ها سبب می‌شد رقابتی کینه توزانه بین صدراعظم (آقاسی) و مهدعلیا برای تسلط بر محمدشاه صورت گیرد. هر چند مهدعلیا نتوانست در این رقابت بر صدر اعظم چیره گردد، اما در عوض و به تلافی آن شکست برای رسیدن پسرش به سلطنت از هیچ گونه تلاشی کوتاهی نکرد و در ارتباط با او و صدراعظمش (امیر کبیر) تا حد زیادی توانست بغض‌های فروخورده را جابه‌جا کرده و جریان نموده و خود را تسکین دهد.

جدا از ویژگی‌های شخصیتی این زوج جوان و حضور حاج‌میرزا آقاسی، عامل دیگری که سبب ارتباط ناخوشایند و حتی تنفر محمدشاه نسبت به مهدعلیا می‌شد، مرتبط با مواردی بود که عدم وفاداری ملک‌جهان به روابط زناشویی را در بر می‌گرفت. بسیاری از منابع رسمی عهد قاجار در این باره صحبتی نکرده‌اند، اما برخی نمایندگان خارجی و همچنین برخی نویسندگان داخلی از شایعاتی که نقل محافل تهران و حتی در خود دربار رواج داشت، صحبت به میان آورده‌اند. عباس‌میرزا ملک‌آرا برادر کوچک ناصرالدین میرزا در کتاب شرح حال گونهٔ خود علاوه بر این که از روابط نامشروع مهدعلیا یاد می‌کند و این رفتار مهدعلیا را علت اصلی بی‌توجهی محمدشاه به همسر و پسرش یعنی ناصرالدین میرزا می‌داند، حتی در موردی اتهام زنا با محارم را نیز به او

نسبت می‌دهد و ذکر می‌کند که عیسی خان قوانلو برادر مهدعلیا به سبب این عمل در تبریز در ملاء عام «چوب‌کاری» شد.<sup>۹</sup> کنت دوگوبینو که در سال ۱۲۷۳ ه‍.ق به تهران آمده بود از شایعات مربوط به مهدعلیا و نامشروع بودن تولد فرزندش که در آن موقع شاه ایران بود سخن می‌گوید.<sup>۱۰</sup> در این رابطه حتی دوگوبینو از فرد مشخصی (فریدون میرزا برادر ناتنی محمدشاه) نام می‌برد و ناصرالدین را ثمره ارتباط آن دو می‌داند.<sup>۱۱</sup>

بنابراین بی‌اعتنایی‌های محمدشاه به همسر و فرزندش و تمایل هرچه بیشتر به صدراعظم مراد گونه‌اش که احساس آرامش و اطمینان خاطری از طریق رفتارهای صوفی مسلکانه‌اش به او القاء می‌کرد، دور از انتظار نیست. در حقیقت محمدشاه حالت و موضع شرطی شده منفی و کینه توزانه‌اش نسبت به مهدعلیا را به فرزندش ناصرالدین میرزا نیز تعمیم داده بود. احتمالاً ناصرالدین تداعی‌گر شخصیت نامطلوب مهدعلیا برای پدر بوده و تنفر فروخورده وی را بر می‌انگیخته است و در نتیجه شاهزاده ناخواسته در این جابه‌جایی منفی پدر مورد ظلم واقع شده و از توجه تربیتی پدر و گرمی عاطفی و نزدیکی به وی، محروم گردیده است. به هر جهت این خلاء عاطفی نبود پدر و نداشتن رابطه پدر - فرزندی، بعدها در زندگی ناصرالدین و در دوران سلطنتش تأثیری عمیق بر جای گذاشت. می‌توان یکی از علل و زمینه‌های شکل‌گیری رابطه‌ای پدرگونه میان ناصرالدین و امیرکبیر را در همین امر دانست. نبود روابط زناشویی مناسب بین محمدشاه و همسرش و به تبع آن بی‌اعتنایی‌های محمدشاه به فرزندش، و رشد و نمو ناصرالدین در چنین فضای تلخی سبب شد او در سال‌های اولیه سلطنتش که هنوز بسیار جوان بود در امیرکبیر عواطف پدرانه‌ای را بجوید که در دوران کودکی، از سوی پدر نسبت به وی دریغ می‌شد. عواطفی که به وفور و شوق بسیار از سوی همان پدر در حق برادر کوچکش عباس میرزا که از مادری محبوب پدر بود، ابراز می‌شد.

از طرف دیگر ناصرالدین علاوه بر پدر از کمبودهای عاطفی ناشی از عدم ارتباط کارآمد با مادر نیز رنج می‌برد. در واقع مصاحبان و همدمان دوران کودکی ناصرالدین در افراد حرم و خواجگان آن خلاصه می‌شدند. گذراندن دوران کودکی در ارتباط با حرم و عدم توجه کافی به ناصرالدین سبب شد که او از آموزش صحیح و لازم در سنین طفولیت برخوردار نشود. فقر آموزش‌های رفتاری لازم و صحیح و فقدان بازخوردهای اصلاحی به رفتارهای ناصحیح و نبود تعامل تربیتی - تقویتی در ایجاد و شکل‌دهی رفتارهای ارتباطی لازم و ضروری، سبب شده بود که

ناصرالدین فاقد قدرت تعامل مؤثر و انجام رفتار مسلط در روابط بین فردی و اجتماعی باشد و از این رو بیشتر دست به اعراض و کناره‌گیری و گوشه‌گیری می‌زند. این بازدارنده‌های رفتاری به رگه‌ای بازدارنده در شخصیت او تبدیل شد که تا به آخر در وی باقی ماند. این مسأله حتی از دید ناظران خارجی نیز پنهان نمانده است. پولاک می‌نویسد:

«به شاهزاده ناصرالدین پسر ارشد شاه از هر نظر بی‌اعتنایی می‌شد و ابدأ توجه زیادی به رشد جسمی و تربیتش مبذول نمی‌گردید، بسیار به ندرت به حضور پدر می‌رسید و از اطراف و جوانب به او اهانت و کم‌توجهی می‌شد».<sup>۱۲</sup>

### اقتدار و ابتکار عمل امیرکبیر به سلطنت نشستن ناصرالدین شاه

این موارد ناصرالدین را مستعد می‌ساختند که در سن ۱۷ سالگی یعنی سنی که بر تخت سلطنت نشست اتکای روانی شدیدی نسبت به امیرکبیر احساس کند. البته شرایطی که تحت آن ناصرالدین بعد از مرگ پدرش محمدشاه به سلطنت رسید نیز حائز اهمیت است. ناصرالدین در سال ۱۲۶۴ به هنگام مرگ پدر در تهران در وضعیتی بر تخت سلطنت جلوس کرد که اوضاع کشور چندان مساعد نبود. این امر در گزارش‌های سفرای خارجی نیز تصریح شده است. فرانت کاردار سفارت بریتانیا گزارش می‌دهد «جریان امور مملکت از آخرین بیماری اعلیحضرت (محمد شاه) در سال ۱۸۴۵ م (۱۲۶۱ هـ.ق) به این طرف چنان تغییر کرده است که او نمی‌داند چه اقدامی به مصلحت است»<sup>۱۳</sup> در حقیقت اوضاع ناامن خراسان که در اثر شورش سالار چند سال بود ادامه داشت و همچنین شورش بابیه در مازندران و زنجان و خطر شورش‌های محلی دیگر در اثر مرگ شاه و از طرف دیگر اوضاع نابسامان دربار تهران در اثر سیاست‌های غلط حاج میرزا آقاسی و خزانه تهی و ورشکسته مملکت، همگی خطراتی بودند که تاج و تخت شاه جوان و بی‌تجربه را که از آموزش‌های لازم نیز بهره نبرده بود، تهدید می‌کردند. با این حال حضور شخصی کاردان همچون میرزاتقی‌خان تمامی مشکلات را برطرف کرد. هنگامی که خیر مرگ محمدشاه در تبریز به ناصرالدین رسید او پیشکار خود میرزا فضل‌الله نصیرالملک را برای انجام کارهای لازم به حضور طلبید. اما وزیر به اظهار اکثر منابع نتوانست توقعات ولی نعمت خود را برآورد و اعتماد روانی لازم را در شاه جوان ایجاد کند. مؤلف صدرالتواریخ می‌نویسد:

«نصیرالملک که مردی سلیم و ساده و شخصی افتاده بود جرأت و تهور و جلادت و رشادتی نداشت از این خبر وحشت اثر متحیر مانده طوری عجز و اضطراب از او ظاهر شد که خاطر مهر مظاهر همایونی را انقلاب دست داد».<sup>۱۴</sup>

به همین علت میرزاتقی خان، وزیر نظام لشکر آذربایجان وارد عمل شد و اداره امور لازم برای به تخت نشاندن شاه جدید را بر عهده گرفت. در حقیقت از همین زمان بود که پایه‌های صدارت میرزاتقی خان در تهران استوار شد، زیرا او در یک موقعیت کاملاً بحرانی و در فضای بس آشفته کشور که خطر شورش و طغیان در بسیاری از ایالات در اثر مرگ شاه امکان‌پذیر می‌نمود توانست توانایی‌های خود را در حضور شاه جوان نشان دهد، و اثری بدون شک نافذ در اعتماد روانی ناصرالدین به خود بر جای گذارد؛ و زمینه نوعی وابستگی روانی شاه به امیرکبیر در این هنگام شکل می‌گیرد.

مؤلف صدرالتواریخ در ادامه می‌نویسد:

«در نهایت پردلی و قوت قلب که خاصه اهل هنر است از روی اطمینان با هزارهزار لاف و گراف عرض کرد اینها نقلی ندارد. فردا افواج آذربایجان را تا قبل از انتشار این خبر حاضر کرده فوره‌خانه و توپخانه را مهیا خواهم ساخت و فوراً طرف طهران روانه خواهم شد و در بین راه پیاده و سواره و سایر عساکر به ما ملحق خواهند شد».<sup>۱۵</sup>

امیر همچنین توانست در اولین اقدام مبلغ لازم جهت به راه انداختن موبکب شاهی را با وام گرفتن از تجار تبریز فراهم آورد.<sup>۱۶</sup> این گونه اقدامات سریع و قاطعانه امیر و همچنین استحکام شخصیتی او در برابر مخالفان و سفرای خارجه سبب می‌گشت ناصرالدین هر چه بیشتر از لحاظ روانی تحت‌الشعاع وی قرار گیرد و در موقعیتی بحرانی که پایه‌های تاج و تخت لرزان او به کوچکترین اشاره‌ای فرو می‌ریخت، به شخصی که این چنین از او و سلطنتش حمایت می‌کند، اعتماد و اتکای روانی کامل بیابد. آثار این تکیه و اعتماد نیز خیلی سریع بروز یافت. شاه در راه تهران در چمن توپچی وزیر نظام آذربایجان را به مقام امارت نظام سپاه ایران منصوب کرد.<sup>۱۷</sup> این لقب که بعد از مرگ محمدخان امیر زنگنه به کسی اعطا نشده بود در حقیقت تمامی امور مربوط به سپاه یعنی امور نظامی و امور اداری را در برمی‌گرفت.<sup>۱۸</sup> چند روز بعد از آن شاه در شب تاج‌گذاری خود دستخط زیر را در حق امیر صادر کرد:

پرتال جامع علوم انسانی



«ما تمام امور ایران را به دست شما سپردیم و شما را مسئول هر خوب و بدی که اتفاق افتد می‌دانیم همین امروز شما را شخص اول ایران کردیم و به عدالت و حسن رفتار شما با مردم کمال اعتقاد و وثوق داریم، و به جز شما به هیچ شخص دیگری چنین اعتقادی نداریم، و به همین جهت این دستخط را نوشتیم».<sup>۱۹</sup>

### تکوین و تعمیق پویا و سریع روابط شاه و وزیر

امیر همراه با این دست خط که در حقیقت مقام صدارت اعظم را برای او به ارمغان آورده بود، لقب اتابک اعظم را هم دریافت داشت. همچنین در همان هنگام یا اندک زمانی بعد لقب امیرکبیر نیز به میرزاتقی خان اعطا شد. لقبی که علی‌رغم خصومت‌ورزی‌های مهدعلیا که آن را در خاندان مادری خود موروثی می‌دانست، به صدراعظم جدید داده شد و معرف این شخصیت استثنایی در تاریخ بعد از زندگیش بود. به هر صورت مجموعه عواملی نظیر جوانی و عدم آمادگی شاه، ترس و نگرانی او، آمادگی روانی برای اتکاء و اعتماد به غیر، ناتوانی و ترس پیشکار وی میرزافضل‌الله نصیرالملک، قدرت عمل و کارآمدی و هوشمندی امیر، قاطعیت او در تصمیم‌گیری، موقعیت نظامی او و رفع مستمر و مدام نگرانی‌های بعدی شاه با ایجاد اطمینان به اقتدار سلطنت وی از سوی امیر، سبب شد که آن دل‌بستگی و وابستگی روانی که شاه به موجب کمرویی سرشتی و ذاتی و طردشدگی عاطفی دوران کودکی و نوجوانی و بی‌توجهی تربیتی و آموزشی در گذشته و موقعیت بحرانی در حال حاضر خود، مستعد آن بود، در وی نسبت به امیر شکل گیرد. چنین وضعیتی سبب شد که شاه بعد از رسیدن به سلطنت از امیر و سیاست‌های اصلاحی او در اجرای امور حمایت کند. نکته مهم در این اقدامات شاه آن است که او علی‌رغم فقدان استقلال شخصیتی اولیه که تدریجاً امیر در او شکل داد و به وجود آورد و بلای جان خود و ایرانش ساخت، همه این فرامین و امتیازات را در حق امیر، مستقل از اطرافیان مخالف، خاصه مادر متنفذش صادر کرده و صورت می‌داد. این خود باور عمیق شاه به امیر را نشان می‌دهد، باوری که در روند تغییر مناسبات، مقهور خودکامگی و قدرت‌خواهی اطلاق شاه شد. در حقیقت امیر نیز خواهان سلطنت مقتدری بود که بر همه امور نظارت داشته و حامی قدرت اجرایی نهاد صدارت باشد، به این ترتیب هماهنگی بین دو نهاد دیرینه در ساختار سیاسی ایران (سلطنت و صدارت) که امیر آگاهانه به

کارکرد مؤثر آن پی برده بود، برآورده می‌شد. ایده سیاسی امیر نه استقلال صدارت از سلطنت و اختصاص نوین اعمال قدرت به صدارت که قائم مقام تعقیب می‌کرد؛ بلکه ترکیب و اعمال اقتدار توأمان این دو بود. دور از تصور نیست که به این همراهی در مضمون کهن شهریاری ایران، در شرایط آرام و غیربحرانی که کار وزیر کارآمد به ثمر نشسته است، یک‌جانبه از سوی سلطان پایان داده خواهد شد. از جنبه رسمی ارتباط شاه و امیر که بگذریم، نوعی رابطه بین آنها وجود داشت که به دلیل کمبودها و خلاءهای عاطفی ناشی از نبود رابطه‌ای مسالمت‌آمیز و صمیمی میان ناصرالدین و پدرش، شکل رابطه پدر فرزندی توأم با اقدامات تربیتی و آموزشی غیرمستقیم امیر در خصوص شاه، به خود گرفته بود. یعنی از طرفی ناصرالدین به دلیل فقد رشد عاطفی مناسب، در ارتباط با امیر شخصیت پدر را جستجو کرده و محرومیت عاطفی خود را جبران و جایگزین می‌کرد و از طرفی دیگر به دلیل این وابستگی عاطفی روانی پذیرای آموزش‌ها و تعلیمات معلم نیز بود. در واقع جدا از مناسبات سیاسی و رسمی میان شاه و امیر که در آن هر دو به یکدیگر نیاز داشتند (شاه آگاهانه متوجه شده بود که برای ثبات تاج و تختش در آن وضعیت بحرانی نیاز به چنین صدراعظم لایقی دارد و امیر نیز برای اجرای طرح‌های خود به حمایت شاه نیاز داشت) در جنبه‌ای دیگر و در واقع خصوصی‌تر ارتباط به گونه‌ای دیگر بود. با توجه به نامه‌های امیر به شاه (زیرا که نامه‌های شاه به امیر به جز چند مورد تماماً از بین رفته است) می‌توان تا حدودی به جنس و نوع این ارتباط پی برد. برای مثال امیر در نامه‌ای به شاه که نشان‌گر مراقبت پدرگونه او نسبت به شاه است می‌نویسد:

«... سواری شما انشاءالله تعالی مبارک است و بعد از شلیک هر جا که طبع مبارک میل نماید انشاءالله به مبارکی تشریف خواهند برد. اگرچه جسارت است و لکن هواها خوب نیست. از سرما و تغییر هوا محافظت فرمایند که هوا به واسطه این بارش و انقلاب خوب نیست. زیاده جسارت نوزید. باقی الامر همایون مطاع»<sup>۲۰</sup>

شاه نیز در این ارتباط مدام از احوال صدراعظم خود جويا می‌شده است. در نامه‌ای از امیر به

شاه، این مطلب به وضوح آشکار است:

«قربان خاک پای همایون مبارکت شوم. دستخط همایون زیارت شد. احوال این غلام را استفسار فرموده بودید از تصدق سر سرکار همایون خوب و مشغول دعاگویی هستم. ملک‌زاده (خواهر شاه

و همسر امیر) دیشب بعد از زحمت زیاد و بی خواب ماندن همه، یک نفر کنیز برای خانه زادی قبله عالم روحانفاده زائیدند. زیاده جسارت نورزید ...»<sup>۲۱</sup>.

شاه برای هر چه بیشتر نزدیک شدن به امیر او را وارد خاندان سلطنت نیز کرده بود. ازدواج عزت‌الدوله خواهر شاه که دختری نوجوان و حدوداً ۱۶ ساله با امیر که در حدود ۴۵ سال داشت، به دستور شاه در حقیقت به دلیل همین موضوع بود. شاه در توجیه این مطلب می‌گفت: «رفاه و آسایش خودش وابسته به امیر است»<sup>۲۲</sup>.

امیر حتی در مورد مسایل خصوصی زندگی خود با شاه مکاتبه می‌کند:

«... اما آنکه مرقوم داشته‌اند که ملک‌زاده را برای راحتی شما به امیر دادم، خیر ندارد که جان امیر را به چه بلا انداخته است. باری وجود همایون به سلامت باشد بر این غلام می‌گذرد اما به نمک شاهنشاه روحنا فداه مثل مرگ می‌گذرد، لابد عرض کردم. باقی الامر همایون»<sup>۲۳</sup>.

همچنین امیر به واسطه تشویق‌انگیزی و در چارچوب روابط معلّم - شاگردی، شاه جوان را

برای حضور هر چه مؤثرتر در امور سلطنت تحریک می‌کند. نامه زیر نشان دهنده این امر است:

«قربان خاک پای همایون مبارکت شوم. دستخط همایون زیارت شد. اولاً استفسار حال این غلام را کرده بودند، بد نیست. حکیم این غلام موسی کلیکه و ملا محمد هر دو هستند. ثانیاً در باب سان سواره نانکلی مقرر فرموده بودند که در میدان نمی‌شود بیرون بروید، اگر آجودان باشی عرض کرده یا خود اختیار فرموده‌اند امر با قبله عالم است و لکن به این طفره‌ها و امروز و فردا کردن و از کار گریختن در ایران به این هرزگی حکماً نمی‌توان سلطنت کرد. گیرم من ناخوش، یا مردم فدای خاک پای همایون. شما باید سلطنت بکنید یا نه؟ اگر شما باید سلطنت بکنید پس چرا طفره می‌زنید؟ ... هر روز از حال شهر چرا خبردار نمی‌شوید که چه واقع می‌شود و بعد از استحضار چه حکم می‌فرمایند. از در خانه و مردم و اوضاع ولایات چه خبر می‌شود و چه حکم می‌فرمایند. قورخانه و تویی که بایست به استرآباد برود رفت یا نه؟ این همه قشون که در این شهر است، از خوب و بد و سرکرده‌های آنها چه وقت خواسته و از حال هر فوج دایم خبردار شدند و همچنین بنده ناخوشم و گیرم هیچ خوب نشدم، شما نباید دست از کار خود بردارید یا دایم محتاج به وجود یک بنده‌ای باشید ...»<sup>۲۴</sup>.

در این یادداشت به روشنی رابطه معلّم - شاگردی بین شاه و امیر مشخص می‌شود. امیر خواهان دخالت مؤثر شاه در امور است و قصد دارد هر چه بیشتر او را وادارد تا دنیای حرم و علایق خود را که معطوف به تفریحات روزمره از جمله شکار است ترک کند. امیر در این رابطه سعی می‌کرد شاه را با حقوق ویژه سلطنت آشنا کند و حیطة‌های وسیع یک سلطنت مطلقه را به

شاه جوان نشان دهد. به هر صورت این آموزه‌ها قطعاً در شاه جوان مؤثر بوده، زیرا بعد از مدتی می‌خوانیم:

« ... دستخط همایون زیارت شد. خدا این نصف جان ناقابل این غلام را فدای خاک پای همایون نماید. امیدوار از فضل خدا و باطن ائمه اطهار هستم که دو ماه این طور دماغ در کار بسوزانید، جمیع خیالات فاسد از دماغ مردم بیرون برود و کارها چنان نظم بگیرد که همه عالم حسرت بخورند، و وجود امثال این غلام باشد یا نباشد، به فضل خدا همان ذات مبارک دوی هر دردی باشد و چنان محیط برکار شوند که بی‌مشاوره احدی خدمات کلیه به یک اشاره خاطر همایون انجام گیرد ...»<sup>۲۵</sup>

همچنین در بسیاری از دستخط‌های دیگر امیر به شاه راهنمایی‌های مؤکدانه‌ی امیر در انجام امور مربوط به تاج و تخت به شاه مشاهده می‌شود که دقیقاً در برخی موارد انجام امور خاصی به شاه دیکته می‌شود.<sup>۲۶</sup>

### استقلال رفتاری شاه از وزیر

این القانات آموزشی که امیر به طور مداوم در صدارت سه سال و اندی خود به آنها دست زد، شاه را در این باور که بدون مشاور شایسته‌ای همچون امیر، سلطنت و صدارت توأمان شدنی است، ایمن ساخت. او دریافت که باید هر چه مطمئن‌تر اقتدار ورزد و ترس و تردید و ضعفی به خود راه ندهد. ناصرالدین در تمام طول سال‌های بعدی سلطنتش همین گونه عمل کرد. ردپای این تلقین‌های درونی شده موجد اعتماد به نفس، حتی وقتی شاه با رفتاری هوشمندانه و خوددارنده، خود را از شر وزیر مقتدر میانسال دیگر اما دغلكاری چون میرزا آقاخان خلاص می‌کند و در واقع در صحنه بازی سیاسی شاه - صدراعظم او را مات می‌کند، نیز دیده می‌شود. امیر سرمشق و الگوی آموزشی تمام و کمالی در این یادگیری بود که شاه به شیوه‌های مستقیم و مشاهده‌ای، قدرت و قاطعیت و شاید خودکامگی را از او آموخته بود. البته شکی نیست که ناصرالدین شاه در خودکامگی استعدادی سرشتی و ذاتی نیز داشت که در اعمال این خوی خودکامگی در مقابل حقارت گذشته‌اش به رفتاری جبرانی مصمم بود. وجه تمایز امیر و شاه در ابراز اقتدار اطلاق در جهت اصلاحی و ملی و ملت خواهی متعینی بود که مدار رفتار سیاسی امیر محسوب می‌شد و شاه نه به شکلی مطلق اما در حد زیادی به واسطه شیفتگی بسیار در امر سلطنت، فاقد آن بود.

در هر حال آنچه از نامه‌های امیر به شاه دریافت می‌شود، این است که رابطه شاه و صدراعظمش فراتر از ارتباط شاه - صدراعظم در مناسبات سیاسی آن روز ایران بوده است. اعتماد روانی شاه به صدر اعظم سبب می‌شد امیر بتواند بسیاری از جنبه‌های آموزشی را در نامه‌های خود به شاه که در باب موضوعات رسمی مملکت بود وارد سازد و سیاست‌هایش را به او القاء کند و حتی در غالب همین نامه‌ها راجع به امور خصوصی زندگی شاه و خودش صحبت به میان آرد. در این بین شاه به تدریج پا به عرصه سلطنت فعال گذاشت. بخشی از شخصیت فعال و پرتکاپوی شاه در سال‌های بعدی سلطنتش در اثر همین آموزش‌ها بود. او در سال‌های بعدی سلطنت سعی می‌کرد که علی‌رغم تمام دل‌مشغولی‌های خود در تمامی مسائل مملکتی، حاضر بوده و حکم صادر نماید. به هر صورت امیر که از تشویق شاه در به دست گرفتن امور، هدف‌هایی دیگر دنبال می‌کرد؛ سرانجام مغلوب طبع شاه و قدرت اطرافیان و البته آموزش‌های مصرانه خود شد. قطعاً امیر سعی می‌کرد با وارد کردن مقتدرانه شاه در همه امور مربوط به سلطنت مانع دخالت درباریان و دول خارجه شود، اما ورود شاه به امر سلطنت نه تنها مانع دخالت درباریان نشد بلکه این دو در یک سو قرار گرفتند. بحث از روند شکل‌گیری بی‌اعتمادی‌های شاه نسبت به امیر و استقلال روانی او از صدراعظمش مجال اختصاصی و تفصیلی دیگری می‌خواهد، مطمئناً مداخله منفی شاه آن چیزی نبود که امیر آرزو می‌کرد اما امیر پارادوکسیکال، اسیر آموخته‌های خویش به شاه شد و به دسیسه‌های اطرافیان دچار آمد.

### نتیجه‌گیری

ناصرالدین میرزا ثمره ازدواجی رسمی و مناسباتی سرد میان محمدشاه و مهدعلیا بود. این سردی باعث آن شد که وی به محرومیت‌های عاطفی و تربیتی بسیاری دچار آید. از این رو ناخودآگاه مترصد کسی بود که نیازهای عاطفی ناچشیده از پدر را در وی پاسخ گوید. میرزاتقی‌خان با ابتکار و سرعت عمل قاطعی که در آغاز سلطنت ناصرالدین از خود نشان داد، تمام ویژگی‌های یک مرجع اقتدار حامی قابل اتکا را در خود داشت و به این روی برای وی در جای پدر نشست. وزیر مانند سلطانی که فرزندش را برای سلطنت تربیت می‌کند، مهمات سلطنت از شجاعت و همت و قدرت و هیبت و شدت به شاه می‌آموخت و در این راه سعی و اهتمام بسیار

مبدول می‌داشت. هرچند شکل‌دهی استقلال شخصیتی، اتکای به خود و بسندگی رفتاری که این پدر و معلم در خصوص آن فرزند و شاگرد تعقیب می‌کرد با ساخت جبلی خجول و بازدارنده و بنیان تربیتی طردشدگی و کناره‌گیری شاه جوان به ویژه در بدایت امر، معارض بود؛ امیر در تکاپوی خستگی‌ناپذیر و در جهتی خلاف مسیر آب این تعارض را به سود قدرت و جرأت عمل مستقل شاه پایان داد. به این طریق آماده‌اش کرد که در دوره طولانی سلطنتش مستقل از وزیر و مطلق‌العنان عمل کند. در حالی که امیر بنا بر موقعیتی که در اوان سلطنت باز یافته بود امکان تثبیت و درونی‌سازی آن بازدارنده‌های فطری و تربیتی و پیشبرد خیالات اصلاحی خود را بیشتر داشت و این موافق‌تر با جریان آب می‌نمود و انرژی کمتری از او می‌ستاند و در عین حال انطباق بیشتری با ساخت اقتدارگرایانه شخصیتی اما ملی خود او داشت. با این حال امیر با القای متقابل آموزشی، شاه را در جهت «کفایت خود» و اعمال قدرت مستقل رشد داد. از این مسیر و هدف، خودمختاری شاه که نبوشای کاملی از وزیر داشت، از اراده زبان‌بار درباریان و اطرافیان، دنبال می‌شد. در واقع او در پهنه و عرصه قدرت و سیاست آن روز ایران، اقتدار مطلق شاه را در پیشبرد و تأمین اراده و القانات خود می‌خواست است؛ اراده‌ای که واگرایی کاملی از اراده خیل عظیم درباریانی داشت که آنان هم به کار تلقینات به نفس مستعد شاه اشتغال داشتند. این تلقینات هم‌گرایی و همبستگی بیشتری با خودکامگی شاه که تدریجاً با تکوین آن بسندگی‌ها و کارآمدی‌های آموزشی روزافزون می‌شد، داشت. شاید وزیر خوش‌بینانه و ناگزیر بیش از حد به نیک نفسی شاه امیدوار و دل‌بسته بود. مطمئناً نمی‌توان گفت که امیر در محاسبات خود به تالی فاسدهای اقتدار فردی و مطلقه نیندیشیده بود. در هر صورت سنتز آن روابط عاطفی و تربیتی پدر - فرزندی و معلم - شاگردی، عمدتاً در جیب خودکامگی پنجاه ساله ناصرالدین شاه رفت.

پی نوشت ها :

- ۱- سپهر، محمدتقی لسان‌الملک، ناسخ‌التواریخ، ج ۳، به کوشش جمشید کیانفر، تهران، اساطیر، ۱۳۷۷، ص ۹۲۶.
  - ۲- نایب‌الایاله، رضاقلی میرزا، سفرنامه، به کوشش اصغر فرمانروائی قاجار، تهران، اساطیر، ۱۳۷۳، ص ۷.
  - ۳- به نقل از طاهری، ابوالقاسم، تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی ایران و انگلیس، ج ۲، تهران، انجمن آثار ملی، بدون تاریخ، ص ۱۰۷.
  - ۴- جهانگیرمیرزا (پسر عباس میرزا نایب‌السلطنه)، تاریخ نو، به کوشش عباس اقبال، تهران، نشر علم، ۱۳۸۴، ص ۲۸.
  - ۵- اعتماد السلطنه، محمدحسن خان، صدرالتواریخ، به کوشش محمد مشیری، تهران، روزبهان، ۱۳۵۷، ص ۱۵۵.
  - ۶- جهانگیرمیرزا، پیشین، ص ۷۶.
  - ۷- معیرالممالک، دوستعلی خان، رجال عصر ناصری، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱، صص ۲۳۳ و ۲۳۴.
  - ۸- همان‌جا.
  - ۹- مُلک آرا، عباس میرزا، شرح حال، به کوشش عبدالحسین نوائی، تهران، بابک، ۱۳۶۱، ص ۴۳.
- 10- Joseph A. Comte de Gobineau , Correspondance entre le comte de Gobineau et le comte de prokesch – osten ( 1854- 1876 ) ( paris , 1933 ) , 70**
- به نقل از امانت، عباس، قبله عالم، ترجمه حسین کامشاد، تهران، کارنامه، ۱۳۸۳، ص ۸۶.
  - ۱۱- همان‌جا.
  - ۱۲- پولاک، یاکوب ادوارد، ایران و ایرانیان، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۸، ص ۲۷۰.
  - ۱۳- وزارت خارجه انگلیس (FO 60/138)، فرانت به پالمستون، ۵ سپتامبر ۱۸۴۸، به نقل از امانت پیشین، ص ۱۴۶.
  - ۱۴- اعتماد السلطنه، صدرالتواریخ، پیشین، ص ۲۰۵.
  - ۱۵- همان‌جا.
  - ۱۶- همان، ص ۲۰۶.

۱۷- سپهر، پیشین، ج ۳، ص ۹۶۴.

18- *Amanat , Abbas , Amir nezam , Encyclopaedia iranica (EIr) , ed. E . yar shater , ( London , Boston and Henley , 1985 )*

۱۹- وزارت خارجه انگلیس ( *FO 60/ 138* )، فرانت به پالمستون، ۲۷ اکتبر ۱۸۴۸، به نقل از آدمیت، فریدون، امیر کبیر و ایران، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۲، ص ۱۹۷.

۲۰- نامه‌های امیرکبیر به انضمام رساله نوادرالامیر، به کوشش سیدعلی آل داوود، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۱، ص ۶۵.

۲۱- همان، ص ۶۸.

۲۲- وزارت خارجه انگلیس ( *FO 60/144* )، فرانت به پالمستون، ۱۲ فوریه ۱۸۴۹، به نقل از امانت، پیشین، ص ۱۶۸.

۲۳- نامه های امیرکبیر، پیشین، ص ۱۴۰.

۲۴- همان، ص ۱۰۵.

۲۵- همان، ص ۱۵۸.

۲۶- برای مشاهده این نامه‌ها رجوع شود به نامه‌های امیرکبیر به انضمام رساله نوادرالامیر، به کوشش سیدعلی آل داوود، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۱، صص ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۹۷.

